

آذری

نقل از دانشنامه ایران و اسلام، جز ۴ اول (طهران ۱۳۵۴)

(در عربی: الاذریته)، زبان ایرانی آذربایجان پیش از رواج زبان ترکی. سخن گفتن به آذری در آذربایجان در طی نخستین قرنهای اسلامی و هم‌چنین ایرانی بودن آن در مآخذ مختلف تصریح شده است. قدیمترین مرجع در این مورد گفته ابن مقفع (متوفی ۷۵۹/۱۴۲) به نقل ابن ندیم است ([فهرست]، بکوشش فلوگل، ۱۳) که زبان آذربایجان را پهلوی (الفهلویه)، منسوب به فهله، یعنی سرزمینی که شامل اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان بوده است می‌شمارد. همین قول در عبارت حمزه اصفهانی (به نقل یاقوت در [معجم البلدان]، لیدن، سوم، ۹۲۵، ذیل فهلو) و [مفاتیح العلوم] خوارزمی (لیدن، ۱۷-۱۱۶) منعکس است. پس از ابن مقفع قدیمترین اشاره به زبان آذری را بدون ذکر نام آن در [فتوح البلدان] بلاذری که در ۸۶۹/۲۵۵ تألیف شده می‌یابیم (چاپ لیدن، ۳۲۸؛ بیست مقاله] محمد قزوینی، ۱۴۵) که کلمه «حان» بمعنی «حائز» یعنی منزل و کاروانسرا را از «کلام اهل آذربایجان» نقل می‌کند (قس. «خانی» در گویش شاهرود خلخال بمعنی چشمه). اما قدیمترین ذکر کلمه آذری را پس از ابن مقفع در کتاب [البلدان] یعقوبی که در حدود ۸۹۱/۲۷۸ تألیف شده می‌توان یافت (چاپ لیدن، ۲۷۲) که مردم آذربایجان از ایرانیان آذری و جاودانیه قدیم می‌شمارد و ظاهراً منظورش آذربایجانیهای مسلمان و آذربایجانیهای پیرو بابک خرم‌دین است. ازین گفته چنین بنظر می‌آید که آذری گذشته از زبان، بر مردم آذربایجان نیز اطلاق میشده است. سپس قول مسعودی، متوفی در ۹۵۶/۳۴۵ ([التنبیه والاشراف]، لیدن، ۷۸) در دست است که به وحدت زبانهای ایرانی و اختلاف گویشهای آن اشاره می‌کند

و بطور مثال از زبانهای پهلوی (فهلویه) و دری و آذری که ظاهراً مهمترین گویشهای ایرانی در نظر وی بوده است نام می‌برد. پس از وی باید از گفته ابن حوقل، متوفی در حدود ۹۸۱/۳۷۱ یاد کرد که می‌گوید: «زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنستان ایرانی (الفارسیه) است که آنها را بهم می‌پیوندند و عربی [نیز] میان آنان مستعمل است، و از آنها که به فارسی سخن می‌گویند کمتر کسی است که عربی را نفهمد و برخی از بازرگانان و زمین‌داران در آن فصیح‌اند» ([صورةالاض]، چاپ دوم، لیدن، ۳۴۸)، که هرچند در آن مبالغه‌های درباره رواج عربی در آذربایجان و یا گسترش زبانهای ایرانی در ارمنستان بنظر می‌آید، گواه روشنی بر ایرانی بودن زبان آذربایجان در قرن چهارم هجری است. مقدسی، متوفی در اواخر قرن چهارم / دهم نیز ایرانی بودن (العجمیه) زبان آذربایجان را در همان قرن تصریح می‌کند، جز آنکه به گفته او زبان آذربایجان برخی دری است و برخی «متعلق» یعنی پیچیده که ظاهراً غرضش تمیز میان زبان عام رسمی (فارسی دری) و گویشهای محلی است ([احسن التقاسیم]، چاپ لیدن، ۲۵۹)، و باز می‌گوید که «زبان آنها [مردم آذربایجان] زیبا نیست... و فارسی آنها مفهوم است و در حروف به فارسی خراسانی شبیه است» (همانجا، ۳۷۸) که باید منظورش در این مورد فارسی دری باشد که طبعاً در مراکز آذربایجان نیز مانند امروز رواج داشته است.

داستانی که سمعانی در [مجمع‌الانساب] (ذیل تنوخی) درباره ابوزکریا خطیب تبریزی متوفی در ۱۱۰۹/۵۰۲ و استاد وی ابوالعلاء معری آورده به زبان بومی مردم آذربایجان در قرن پنجم دلالت می‌کند. بموجب این داستان خطیب تبریزی در معرفت‌النعمان به یکی از هموطنان خود برمی‌خورد و با وی به زبانی که مفهوم ابوالعلاء نیست گفتگو می‌کند و چون ابوالعلاء از هویت زبان جویا می‌شود می‌گوید این زبان مردم آذربایجان است (در چاپ حیدرآباد، سوم، ۳۹ «الاذریه» و در چاپ عکسی لیدن «الا در سحده» بدون نقطه ضبط شده است که ظاهراً باید آذریه یا آذریجیه باشد. [زبان آذری] کسروی، چاپ پنجم، ۳۱، ح ۱). قول یاقوت حموی که می‌گوید «مردم آذربایجان را زبانی است که آترا آذری (الاذریه) می‌نامند و مفهوم کسی جز آنها نیست ([معجم البلدان]، لیدن، یکم، ۱۷۲) رواج آذری را مقارن جمله مغول تأیید می‌کند و از بیان زکریا بن محمد قزوینی در [آثارالبلاد] (بیروت، ۳۳۹) که در ۱۲۷۵/۶۷۴ تألیف شده و می‌گوید که «هیچ شهری از دستبرد ترکان محفوظ نمانده است مگر تبریز» برمی‌آید که اقلاً تبریز تا زمان اباقا از تأثیر ترکی بر کنار بوده است. حمدالله مستوفی در قرن هشتم زبان مراغه را «پهلوی مغیر» می‌خواند ([نزهةالقلوب]، بکوشش دبیر سیاقی، ۱۰۰؛ در چاپ لسترنج «پهلوی معرب» درست بنظر نمی‌آید، ص ۱۰۷ که در آن

ضمناً زبان ولایت گشتاسفی در کناره غربی دریای خزر را پهلوی می‌خواند)، و غرض از پهلوی بطوری که از قول ابن مقفع نیز برمی‌آید زبان بومی نواحی شمال غربی و مغرب و مرکز ایران (سرزمین ماد) بطور کلی است، ولی برخلاف نظر مارکسوارت («ایران‌شهر»، ۱۲۳، ح ۵) نمی‌توان آنرا کاملاً منطبق بر زبان اشکانی شمرد.

از این شواهد آشکار است که مردم آذربایجان قبل از رواج ترکی بزبانی که از گویشهای مهم ایرانی بوده و بمناسبت نام آذربایجان آذری خوانده می‌شده سخن می‌گفته‌اند که با زبان ری و همدان و اصفهان از یک دست بوده است و تا قرن هفتم و هشتم و با احتمال قوی مدتی پس از آن نیز زبان غالب آذربایجان بوده است.

نفوذ ترکی در آذربایجان. ضعف تدریجی زبان آذری با نفوذ زبان ترکی در آذربایجان آغاز شد. نخستین گروه ترکان در زمان حکومت محمود غزنوی به آذربایجان راه یافتند (ابن اثیر، حوادث سال ۴۲۰). اما از زمان تسلط سلجوقیان بود که قبایل ترک با کثرت بیشتری به آذربایجان روی آوردند و در نقاط مختلف آن نشیمن گرفتند ([شهر یاران گمنام] احمد کسروی، سوم، ۴۳، ببعده؛ [آذری]، چاپ پنجم، ۲۵-۱۸). با ادامه تسلط ترکان در دوران اتابکان عده آنان فزونی گرفت و در دوران مغول که بیشتر لشکریان آنها ترک نژاد بودند و آذربایجان را تختگاه خود قرار دادند نفوذ ترکان بیشتر شد و جنگها و آشوبهایی که در فاصله برافتادن مغولان و برخاستن صفویان در آذربایجان پیش آمد عده بیشتری از لشکریان ترک را به آذربایجان خواند و در آنجا متوطن گردانید. حکومت ترکانان آق‌قویونلو و قره‌قویونلو در همین فاصله در آذربایجان زبان آذری را پیش از پیش تضعیف نمود، چنانکه خاندان صفوی نیز که در اصل - چنانکه از شرح زندگی آنان آشکار است و از دو بیتی‌های شیخ صفی‌الدین، نیای بزرگ آنها، برمی‌آید - ایرانی زبان بودند، در همین دوره که مصادف با پیشرفت عنصر ترک در آذربایجان بود ترک زبان شدند. حکومت صفویان (۱۱۳۵-۱۷۲۲/۹۰۵-۱۴۹۹)، که کلاً با پشتیبانی قبایل ترک آذربایجان آغاز شد و نفوذ قزلباش پس از استقرار سلطنت آنان بر رواج ترکی افزود، آذری را اقل در مراکز عمده آذربایجان متروک ساخت، بطوریکه کم‌کم ترکی زبان رایج آذربایجان شناخته شد و حتی کلمه آذری توسط برخی نویسندگان ترک و به تبع آنها از طرف بعضی از خاورشناسان به آن نوع ترکی که در آذربایجان رواج دارد اطلاق گردید («دایرةالمعارف اسلام»، طبع اول و دوم، ذیل Adhari).

محل آذری در میان زبانهای ایرانی. دراینکه آذری باستان چگونه زبانی بوده و چه خصوصیتی داشته باید گفت که زبان سرزمین وسیعی چون آذربایجان بیشک صورت

واحدی نداشته، بلکه دارای لهجه‌های مختلف بوده است. قول مقدسی را [احسن التماسیم]، (۳۷۵) که زبانهای رایج حدود اردبیل را هفتاد نوع می‌شمارد، با وجود مبالغه فاحشش باید حاکی از همین تفاوت لهجه‌های محلی آذربایجان شمرد. اما از طرف دیگر، اینکه زبان همه آذربایجان را آذری خوانده‌اند - که چنانکه از فحوای کلام مسعودی که یاد شد برمی‌آید در ردیف «دری» و «فهلوی» از زبانهای عمده ایران بشمار میرفته - حاکی است که وجوه مشترک میان این لهجه‌ها چندان بوده که اطلاق اسم واحدی را بر همه آنها موجه می‌ساخته.

هم چنین تردید نیست که زبان آذری جز دنباله زبان مادی نمی‌توانسته باشد، چه آذربایجان و جبال مسکن قوم ماد بوده و هیچ دلیل تاریخی وجود ندارد که پیش از غلبه ترکی زبان دیگری جانشین زبان مادی در آذربایجان شده باشد. جز آنکه میتوان تصور کرد که زبان اشکانی و سپس فارسی بنوبت در مراکز عمده آذربایجان تا حدی رواج گرفته و برخی اثرها در آذری بجا گذاشته باشد. اما چون از زبان مادی باستان اثر مستقلی در دست نیست و از آن جز برخی اصطلاحات و اسامی و کلمات پراکنده - عمدتاً در کتیبه‌های هخامنشی - بجای نمانده است، تشخیص دقیق‌تر آذری و خصوصیات آن تنها از مطالعه آثار آذری در دوره اسلامی و هم چنین بقایای آذری در آذربایجان کنونی میسر است.

آثار آذری. آثار مکتوب آذری که در آثار دوره اسلامی پراکنده است و فضل تقدم در جمع آوری از زبان تبریز در [نزهةالقلوب] حمدالله مستوفی (بکوشش دبیرسیاقی، ۹۸) و جمله‌ای بزبان تبریزی و دو جمله از شیخ صفی‌الدین اردبیلی و یک دوبیتی محتملاً از وی و یک دوبیتی ظاهراً به زبان اردبیل و یک دوبیتی به زبان خلخال، همه در [صفوةالصفاء] ی ابن بزاز معاصر شیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی‌الدین، قرن هشتم (چاپ بمبئی، ۱۳۲۹ ق، ۲۵، ۱۰۷، ۱۹۱، ۲۲۰) و یازده دوبیتی از شیخ صفی‌الدین وازینرو بزبان اردبیل در [سلسله‌النسب صفویه] تألیف شیخ حسین ازخلاف شیخ زاهد گیلانی مراد شیخ صفی‌الدین (چاپ برلین، ۳۳-۲۹) و ملامتی از همام تبریزی (متوفی ۷۱۴/۱۲۱۴) بفارسی و زبانی محلی که قاعدتاً باید زبان تبریز باشد (محمد محیط طباطبائی، «در پیرامون زبان فارسی»، [از مجله آموزش و پرورش]، هشتم / ۱۰؛ محمد حسین ادیب طوسی، [نشریه دانشکده ادبیات تبریز]، هفتم / ۳، ۱۳۳۴، ۶۲-۲۶۰؛ هرچند در یک قاعده مهم صوتی با جمله‌ای که ابن بزاز به زبان تبریزی نقل کرده تفاوت فاحش دارد، یعنی در غزل همام ضمیر دوم شخص مفرد متصل است و در جمله این بزاز - ر)؛ و دو قصیده از گوینده‌های ناشناس در نسخه‌ای

خطی محفوظ در کتابخانه ایا صوفیه اسلامبول که در ۷۳۰ تحریر شده (ادیب طوسی [نشریه دانشکده ادبیات تبریز] دهم / ۴، ۱۳۳۷، ۴۱۷ - ۳۶۷) به گویشی که برحسب قواعد صوتی و برخی لغات که می‌توان خواند باید متعلق بنقاط شمالی آذربایجان و احتمالاً حدود تبریز و مرند باشد (هارده - خورده، آژور - آزاد، سغ - سنگ، زونر - داند، وون - خون، هوزدن - خواستن، هشک - خشک دور - داشته باش، گون - جان، جمان - مال من، بووژی - بگوئی، کردند - کنند، پویدور - پایدار، ودنپود - بدنهاد، بدشتی - آزردی، روره - رودک، ژرن - زدن، - ر بجای - ت: ضمیر متصل دوم شخص مفرد ← ذیل).؛ و یک غزل و سیزده دوبیتی از مغربی تبریزی (ادیب طوسی، [نشریه دانشکده ادبیات تبریز] هشتم / ۲، ۱۳۳۵، ۲۷ - ۱۲۱)؛ و احتمالاً ع-ارسی از ماما عصمت از زنان عارف تبریز متوفی در قرن نهم که در نسخه‌ای خطی محفوظ در ترکیه در باب مزارات اولیای تبریز نقل شده (ماهیار نوایی، [نشریه دانشکده ادبیات تبریز] هفتم / ۱، ۱۳۴۴، ۴۴ - ۴۱). هم چنین باید از سه قطعه شعر که حمدالله مستوفی در [نزهةالقلوب به زبانهای خمسه و قزوین و زنجان باید آنها را در کنار آثار آذری جا داد. اینها عبارتند از یک قطعه دوبیتی توسط ابوالمجید بایگانی بگویش اطراف قزوین و قطعه‌ای چهار بیتی از جولاهه ابهری، ظاهراً معاصر حمدالله مستوفی، بگویش ابهر و قطعه‌ای نه بیتی توسط اوینانج یا اوتانج نامی بگویش زنجان و همه سخت مغشوش و مصحف (ادوارد براون، «مجله انجمن آسیائی همایونی»، ۱۹۰۰، ۴۱ - ۷۳۸). از اینها گذشته میتوان از دو دوبیتی از کشفی و یک غزل و هفت دوبیتی از خلیفه صادق از جنگی درطالش و از جنگ دیگری در خلخال بدست آمده یاد کرد ([آذری]، کسروی، چاپ پنجم، ۶۱-۵۷) که تاریخ سرودن و هویت شاعران آنها روشن نیست، ولی از حیث زبان به دوبیتی‌های شیخ صفی نزدیک است. خاتمه رساله روحی انارجانی (قرن یازدهم) با عنوان «مقدمه در بیان اصطلاحات و عبارت جماعت اناث و اعیان و اجلاف تبریز» («یک سند مهم در باب زبان آذری»، [مجله یادگار]، دوم / ۳، ۵۰ - ۴۳ و «رساله روحی انارجانی»، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، [فرهنگ ایران زمین] دوم، ۳۲۹ تا ۳۷۲؛ ماهیار نوایی [نشریه دانشکده ادبیات تبریز] نهم، ۱۳۳۶، ۳۲ - ۲۲۱ و ۴۲۶ - ۳۹۶) ارتباطی به زبان آذری ندارد، بلکه چنانکه هنینگ با نظر صائب خود دریافت («زبان باستان آذربایجان»، ۱۷۶، ح ۵؛ ← مراجع) بزبان عامیانه فارسی است و حاکی از شیوع فارسی در تبریز (مقدم بر ترکی) در قرن یازدهم است.

گویشهای کنونی آذری. با وجود تضعیف روزافزون زبان ایرانی آذربایجان از زمان غلبه مغول، گویشهای این زبان بکلی از میان نرفته، بلکه هنوز در نقاط مختلف

آذربایجان و نواحی اطراف آن بطور پراکنده و غالباً به نام تاتی * بآنها سخن می‌گویند. این گویشها از شمال به جنوب باجمال عبارت‌اند از: (۱) گویش کَرینگان * از دهات دیزمار خاوری در بخش وِزَرَقان شهرستان اهر؛ (۲) گویش کلاسور * و خوینه رود * از دهات بخش کلپیر شهرستان اهر؛ (۳) گویش گلین قیه * از دهات دهستان هَرَزَنَد * در بخش زَنُوز شهرستان مرند؛ (۴) گویش عنبران * در بخش نَمین شهرستان اردبیل؛ (۵) عمده دهات بخش شاهرود خلخال * (اَسکِستان، اَسبُو، دِرو، کَلُور، شال، دیز، کَرین، لِرَد، کِهَل، طَهَارْم، گِلُوزان، گیلوان، گندم آباد) و هم چنین کَرَنُوق در دهستان خورش رستم و کَجَل در بخش کاغذکُنان همان شهرستان؛ (۶) گویش‌های تاتی طارم علیا (عمدتاً در دهات نوکیان و سیاه‌رود و کلاسَر و هزار رود و جمال‌آباد و باکلور و چَرزه و جیش‌آباد)؛ (۷) گویش‌های تاتی اطراف رامند در جنوب و جنوب غربی قزوین (گویش تاکستان و چال و اسفرورین و خیارچ و خوزنین و دانِسَفان و ابراهیم آباد و سگرآباد) که به تاتی خلخال نزدیک‌اند؛ (۸) گویش‌های طالش از الله بخش محله و شاندرمین در جنوب تا طالش شوروی در شمال که اصولاً به زبانهای تاتی آذربایجان بازبسته‌اند.

از اینها گذشته می‌توان گویش ماسوله * در بخش فومنات گیلان و زبان رودبار گیلان * (رحمت آباد و رستم آباد و جز آنها) و رودبار الموت * (دِکین و موشقین و گرمارود و بلوکان) و الموت (معلّم کلایه و اِسْتَلَبَر و گازرخان و آوانک و غیره) و گویش خوئین * و سفید کَمَر * در دهستان ایجرود زنجان و برخی دهات دهستان کوهپایه قزوین (رزه‌جرد و نوده و اسبه مرد و حصار و غیره) و گویش وُفَس از دهات میان همدان و اراک را که جهات مشترک بارزی با زبانهای تاتی آذربایجان دارند در نظر آورد. ولی زبان کردی که در مهاباد در جنوب غربی آذربایجان و هم چنین بطور پراکنده در بعضی نقاط دیگر آذربایجان رایج است و برخی گمان برده‌اند که دنباله زبان مادی است ازین دسته زبانها نیست و با آنها تفاوت‌های آشکار دارد (← دن. مکنزی، «ریشه‌های زبان کردی» در «مباحثات انجمن فقه اللغة»، [لندن]، ۱۹۶۱، ۸۳-۶۸).

فراوانی نسبی این زبانها و پراکندگی آنها در نقاط مختلف آذربایجان این احتمال را که این زبانها از نقطه دیگری به این سامان سرایت کرده باشند منتفی واصلت آنها را در این منطقه مسلم میسازد. از طرف دیگر پیوستگی و شباهت آنها به یکدیگر و اشتراک آنها در یک رشته خصوصیات صوتی و دستوری، تعلق آنها را به گروه معینی از زبانهای شمال غربی ایران تأیید میکند. این گروه معین را میتوان زبان مادی خواند و

آذری را در شمال و آنچه را ما آخذ اسلامی «فهلوی» خوانده‌اند در جنوب (که عموماً غرض از آن زبانهای محلی نواحی غربی و مرکزی ایران غیر از انواع کردی و لری است) دو شعبه عمده آن محسوب داشت.

متأسفانه از زبان نواحی مرکزی آذربایجان جز دو جمله از زبان تبریز که یاد شد و برخی لغات و اصطلاحات که وارد زبان ترکی کنونی شده، کمتر اثری باقی مانده است. ولی این طبیعی است که زبانهایی که زیر فشار زبان دیگری قرار می‌گیرند در مراکز اقتصادی و سیاسی زودتر از میان می‌روند تا در نواحی کناره و دور از مرکز. آثار مکتوب و هم چنین شهادت برخی افراد سالمند نواحی تات نشین که نگارنده از آنها کسب اطلاع کرده است نشان میدهد که دهات ایرانی زبان آذربایجان تا حدود پنجاه شصت سال پیش خیلی بیشتر از امروز بوده و گویشهای اصیل محلی گسترش بیشتری داشته است (هم چنین ← [تاتی و هرزنی] عبدالعلی کارنگ، ۹-۲۸؛ همو، «خلخالی» در مجله [جهان اخلاق]، شماره ۴، ۱۳۳۵، ۸۳؛ [گویش گلین قیه] یحیی ذکاء، ۶).

زبان دویبته‌های شیخ صفی. مهمترین اثر کتبی زبان آذری را بیاد همان دویبته‌های شیخ صفی‌الدین شمرد. با آنکه اردبیل در کنار شرقی آذربایجان قرار دارد، نظر باعتبار خاص آن در دوران پیش از اسلام، و هم چنین در دوره‌های اسلامی، باید زبان آنرا از گویشهای معتبر آذری شمرد. چه اردبیل قبل از آنکه بدست اعراب بیفتد «مدینه» آذربایجان و مرکز امور مالی و مقرّ مرزبان آن بود [فتوح البلدان] بلاذری، ۳۲۵؛ [معجم البلدان] یاقوت، ۱۹۷) و در زمان خلافت حضرت امیر (ع) اشعث بن قیس آنرا باز مرکز آذربایجان قرار داد (بلاذری، ۳۲۹). ابن حوقل (۳۳۴) از آن بعنوان مرکز آذربایجان و بزرگترین شهر آن نام می‌برد و مقدسی (۳۷۵) نیز آنرا مرکز آذربایجان میخواند و اصطخری (لیدن، ۱۸۱). آنرا بزرگترین شهر آذربایجان و معسکر و دارالاماره آن میشمارد. قدامة بن جعفر [کتاب الخراج]، (۲۴۴) و ابن رسته [الاعلاق النفیسه]، ۱۰۶) اردبیل را در رأس شهرهای آذربایجان آورده‌اند. از اینرو باید تصور کرد که مورخان و جغرافی نویسان اسلامی قرنهای چهارم و پنجم که از آذری یاد کرده‌اند، یا در درجه اول زبان اردبیل را در نظر داشته‌اند و یا لاقلاً آنرا از انواع آذری در شمار آورده‌اند. مرکزیت و اعتبار اردبیل و هم چنین وجود آثار ادبی به زبان آن مؤید اعتبار آن در میان گویشهای آذری است.

از دویبته‌های شیخ صفی فقط به معدودی خصوصیات دستوری آنها میتوان پی برد، زیرا اولاً فقدان اعراب و تصرف و تصحیف کاتبان، خواندن این اشعار و دریافت

تلفظ درست کلمات را دشوار و گاه ممتنع ساخته است، و ثانیاً تأثیر فارسی و معدود بودن دویبتی‌ها مانع آنست که خصوصیات عمدهٔ زبان آشکار شود. با اینهمه میتوان برخی قواعد صوتی و صرفی و هم چنین بعضی لغات مخصوص آذری را ازین دویبتی‌ها دریافت.

از قواعد خاص صوتی این زبان یکی تبدیل تاء اصلی میان دو حرکت به راء است، مثلاً - ر برای ضمیر دوم شخص مفرد متصل بجای - ت (دلر- دلت) و شرم = رتم (از- šut) و آمریم = آمدم (از- āmat) و ژیر = زندگی (از- žit، قس. jyd در پارتی مانوی) و در ده ژر = دردشد (از- žat، قس. drdjd در پارتی مانوی، ← هنینگ، مقالهٔ مذکور، ۱۷۶، ح ۴)، بری = بود (از- but). دوگوش بازمانده از آذری، یعنی گویش هرزندی (گلین قیه) و گویش کلاسور و خوینه رود، درین قاعده شریکند، مثلاً در هرزندی: zōra = پسر، از- žata؛ vōr = باد، Vāta؛ kar = خانه، از- kata؛ amārā = آمد، از- mata-؛ ohro = فردا، از- *fra- tāk؛ jörö-tan بیگانه، از jörö؛ yutāk؛ و در کلاسوری: zura = پسر، vur = باد، purez = پائیز، محتملاً از- patidaiza* (ولی هوشمن، «تحقیقات در زبان فارسی»)، شمارهٔ ۲۸۳ دیده شود). umarim = آمدم، šerim = رتم - dur = داد، از- dāta، jeru = جدا). در کجلی و شاهرودی و هم چنین در اسالمی و ماسالی از گویشهای مرکزی و جنوبی طالش ایران، بخلاف گویشهای طالشی شمالی و گویش عنبران، این قاعده در ضمیر دوم شخص متصل، چه مفرد و چه جمع ملحوظ است، ولی سرایت آن در سایر موارد نادر است (مثلاً در کجلی kerom = کدام، از- katāma و šera = رفت در گویش درو). در جمله‌ای که این بزاز از زبان تبریز از یکی از معاصران شیخ صفی نقل کرده «حریفزاته = حریت رسید» نیز همین قاعدهٔ صوتی دیده میشود. هرچند ازین یک جمله نمیتوان میزان گسترش این قاعده را در زبان تبریز دریافت، ولی از اینکه در بعضی کلمات ایرانی که در ترکی آذربایجان بجا مانده است و هم چنین در برخی از اسامی جغرافیائی آذربایجان راء بجای تاء دیده میشود (مثلاً در ده جر = دردمند؛ و اسپره خون که تلفظ محاوره‌ای سفیده‌خان از دهات بستان آباد آذربایجان است، ظاهراً بمعنی «سفید چشمه»، اسپره از- spaētaka)، شاید بتوان احتمال داد که این قاعده در گویش‌های مرکزی‌تر آذری سرایت کافی داشته است. در جنوب آذربایجان چنانکه از گویشهای طارم و خوئین و رامند و رودبار الموت برمیآید این قاعده رواج نداشته. تبدیل

تاء میان دو حرکت به راء در گویش تاتی یهودیان ایرانی زبان قفقاز در شبه جزیره اشرون و شمال شرقی آذربایجان شوروی نیز منظمأ صورت می گیرد. هرچند این زبان از مقوله دیگری است، چه این زبان اصولأ از شعب زبان فارسی است و نه از گویشهای آذری.

قاعده صوتی دیگر بازماندن «ژ» اصلی در آغاز کلمات است، چنانکه در «ژیر» بمعنی زندگی و «- ژر» بمعنی زده دیده میشود. این قاعده را در گویش کلاسور و خوینه رود (žare = žam = زن (مقابل مرد)، žate = رسیدن) و هم چنین در طالشی شمال و جنوبی (مثلاً طالشی جنوبی: ža = زد، žen = زن، و طالشی شمالی: žie = زیستن، žen = زن، žae = زدن) و ارزینی (žen = زن) و کجلی (žan = زوج، be-žanā = بزیند) نیز میتوان دید، و از «ژانه = رسید» در جمله تبریزی فوق پیداست که در گویش تبریز نیز ساری بوده است، ولی در گویش کرینگان و هرزند بجای «ژ» «ی» دیده میشود (مثلاً کرینگانی yan زن، yan بز، yāz- yāt رسیدن؛ هرزندی yan زن، yare = زدن).

قاعده دیگر صوتی اینست که در مواردی که «ج» قدیم ایرانی آوازی شده، بصورت «ج» باقی مانده نه مانند فارسی بصورت «ز» و یا «ژ» که در برخی لغات پارتی و برخی گویشهای دیگر دیده میشود (← لتنز، «عناصر زبان ایرانی شمالی در زبان فردوسی»^۳، «مجله هند شناسی و ایران شناسی»، چهارم، ۱۹۲۶، ۲۵۴، و تدسکو، «لهجه شناسی زبانهای غربی ایران در متون تورفان»؛ در مجله «جهان خاور»، پانزدهم، جزء ۳-۱، ۱۹۲۱، ۹۳-۱۹۱). مثلاً «ریجی» - میریزد، از - rič و «نواجی» = نیمگویی، از - vač. این قاعده هم چنین در گویش شاهرود و کجل خلخال و اسالمی طالش دیده میشود (مثلاً Verijam - ما می گریزیم، از - rič و vāje = میگوید، در شاهرودی: mivrije = میگریزد، در کجلی: birvij = بگریز، در اسالمی). برعکس در گویش کلاسور و خوینه رود و گویشهای طالشی و گویش کرینگان و هرزند «ژ» بجای «ج» بکار میرود (مثلاً ruž = روز، namuž = نماز، در کلاسوری: ruža = روزه، = nəmož نماز، در عنبرانی: tož = تاختن و bad- vož = بدگو در طالشی شوروی؛ و vuž = بگو، در کرینگانی: ruž = خورشید در هرزندی).

3- W.Lentz, Die nordiranischen Elemente in der reupersischen Literatursprache bei Firdosi.

4- Dialektologie der Westiranischen Turfantexte.

نکته دیگر صوتی وجود حرکت *o* یا *ə* است که هر چند از خط فارسی دوییتی‌ها برنمی‌آید، از اینکه معادل «از» فارسی به دو صورت «چو» و «چه»، و معادل «مال تو» به دو صورت «اشتو» و «اچ ته» ضبط شده میتوان استنباط کرد که حرکتی میان *e* و *o* در زبان اردبیلی وجود داشته، چنانکه در گویشهای کرینگانی و هرزندی و طالشی و کجلی نیز چنین حرکتی بصورت واحد صوتی (فونم) دیده میشود (ولی نه در کلاسوری. در شاهرودی نیز این حرکت بعنوان واحد صوتی وجود دارد ولی در آخر کلمات نمی‌آید).

نکته دیگر صوتی، بکار بردن «ه» بجای «خ» است که از کلمه هرده - خورد برمی‌آید. آوردن «ه» بجای «خ» و «خو» در کجلی (*hāra* = خر، *heriār* = خریدار، *howliq* = خواهر، *hardan* = خوردن) و گاه در شاهرودی (*h ardan*) خوردن در شالی و *ha* = خواهر و *heza* = میخواهد در گیلوانی، ولی *xri* = خریدن، *xes-xel-hiştan* = خفتن در شالی) و نیز در کرینگانی (*hārdan* = خوردن، *haraši* = خورشید) و هرزندی (*horde* = خوردن، *höšn-höši* = خواستن، از *xāž- xāž- hiştan* خویشتن) و کلاسوری (*hāmma* = خواندم، *horma* = خوردم) و در غالب گویشهای طالشی (*har-d-* = خوردن، در اسالمی؛ *hāna bim* = میخوردم، در عنبرانی؛ *hova* = خواهر، در طالشی شمالی؛ *žena xāzi* = خواستگاری، *xā* = خواهر، *xəšk* = خشک و غیره در ماسالی در جنوب طالش).

از خصوصیات صرفی که از دوییتی‌ها مستفاد میشود وجود چهار گونه ضمیر شخصی است. ضمائری که برای اول شخص و دوم شخص مفرد آمده بقرار ذیل است:

	متصل	ملکی	مفعولی	فاعلی	
(۱)	-m	-	من	از	
(۲)	-r	اشتو	ته	-	

در این قاعده تاتی خلخال و طالشی با زبان شیخ صفی شریک‌اند، مثلاً در گویش شال شاهرود چهار نوع ضمیر اول شخص و دوم شخص مفرد عبارت‌اند از:

(۱)	-m	čəman	man	az
(۲)	-r	ešte	te	te

و در کجلی:

(۱)	-m	čəman	aman	az
(۲)	-r	əštə	tə	tə

و در اسالمی طالش:

-m	čəmən	mən	az	(۱)
-r	ašta	tə	tə	(۲)

نظیر این ضمائر را در گویش چال از دهات رامند قزوین نیز میتوان دید (در سایر دهات رامند نوع دوم از استعمال افتاده) و در گویشهای طارم علیا، مثلاً گویش نوکیان و هزارود، ضمائر مشابهی (در حقیقت پنج نوع) بکار می‌رود. ولی در کرینگانی و هرزندی ضمیر فاعلی از استعمال افتاده و مثل فارسی جای به ضمائر مفعولی (در اصل ضمائر اضافه) سپرده است.

از خصوصیات صرفی دیگر این زبان بکار بردن - ش برای خاتمه دوم شخص مفرد مضارع التزامی (مواجش - نگوئی) و - ی برای خاتمه دوم شخص مفرد مضارع اخباری (ریجی = میریزد، نواجی = نمی‌گوئی) است. بکار بردن - ش برای خاتمه دوم شخص مفرد در برخی گویشهای دیگر آذربایجان نیز دیده می‌شود، چنانکه در کرینگانی عملاً عمومی است و در کلاسوری در مضارع اخباری (be- žar- eš) میزنی) و در شاهرودی (گویش شال و کلور) تقریباً در همه افعال جز مضارع اخباری و اهر agebevrijāš اگر بگریزی، رفتی) و در اسالمی در همه افعال غیر از امر و مضارع التزامی (بودی، باش) و در عنبرانی در ماضی استمراری و در طالشی شمالی بطور عموم بکار می‌رود. در هرزندی این خاتمه دیده نمی‌شود. از مقایسه دو خاتمه دوم شخص مفرد که ذکر شد برمی‌آید که در گویش اردبیل مانند شاهرودی و کجلی و کلاسوری و طالشی اسالم و ماسال و شاندرمین و بخلاف کرینگانی و هرزندی و گویشهای شمالی طالش دو دسته خواتیم برای افعال بکار می‌رفته است.

از خصوصیات دیگر صرفی بنای مضارع یا یک نوع از مضارع بر پایه صفت مفعولی قدیم، که عموماً پایه ماضی خوانده می‌شود، است (اگر چنانکه بنظر می‌رسد افعال دوبیتی چهارم شیخ صفی بخلاف آنچه در شرح بیت اول در [سلسله‌النسب] آمده، مضارع باشد): بکشتیم = می‌کشم، بهشتیم = می‌هلم، ندشتیم = نمی‌آزارم (درباره قرائت این کلمه ← هنینگ، مقاله مذکور، ۱۷۶، ح ۴). این خصوصیت در گویش کرینگان و هرزند و کلاسور و گویشهای شمالی طالش و گویش اسالم (بخلاف گویشهای جنوبی طالش) نیز دیده می‌شود (مثلاً کرینگانی heteine = می‌خوابم، fesene = می‌خوابم، از xafs-؛ هرزندی bā-vāšt- ān = می‌برد، bo- hord- ān = می‌خورد؛ کلاسوری ba-dur- em = می‌خوابم، از be- žar- eš؛ dāta- = میزنی، از ba- še- m = می‌روم، از šuta؛ اسالمی ba- vindi- še = می‌بینی، im = می‌گیریم) ولی قاعده در گویش شاهرود و کجلی و کرینگان و

تاتی‌های جنوبی دیده نمی‌شود.

از خصوصیات دیگر صرفی قلب اضافه است که در گویشهای تاتی و طالشی عمومیت دارد (مثلاً «چوگان گوریم = گوی چوگانم»). اینکه آیا مضاف‌الیه بحرکتی از نوع *e* یا *i* ختم می‌شده کاملاً روشن نیست، زیرا در چند مورد کلمه «اوایان» بمعنی خداوند (از *oran* ترکی ونه جمع «او») چنانکه کسری گمان کرده است ← هنینگ، مقاله مذکور، ۱۷۶، ح ۱) در حال اضافه بصورت «اوایانی» آمده، مثلاً «اوایانی بنده = بنده خداوند» (دوبیتی یازدهم). اما چوگان در عبارت فوق و قدرت در «قدرت زنجیریم = زنجیر قدرتم» (دوبیتی سوم) و چند مضاف‌الیه دیگر -ی بکار نرفته. چون در تاتی کلاسور و خوینه‌رود و خلخال و طالشی اسالم که گویش‌های اطراف اردبیل اند -ی (در کلاسوری و اسالمی) یا *e*- (در خلخال) برای مضاف‌الیه و متمم فعل بکار می‌رود. میتوان احتمال داد که در اردبیلی نیز خاتمه اسم در حالت فاعلی با خاتمه اسم در حالت متمم یا مضاف‌الیه متفاوت بوده و شاید خاتمه اسامی اخیر *e*- بسته‌تر از معمولی بوده که گاه به صورت -ی نوشته می‌شده و گاه در نوشتن ترک می‌شده است (قس. «اوایان خاصان» = خاصان خدا).

از لغات خاص نواحی آذربایجان که در دوبیتی‌ها نیز دیده می‌شود یکی «اسره = اشک» و دیگر «اهرا = فردا» است. اسره، از *asru-* اوستایی؛ در شاهرودی بصورت *asərk* و در اسالمی و ماسالی و عنبرانی بصورت *asərg* و در هرزندی بصورت *ösör* و در کرینگانی بصورت *aster* دیده می‌شود (قس. *ars* در فرهنگهای فارسی). در گویشها رامند قزوین *asra*؛ با تکیه روی هجای اول، کلمه‌ای مؤنث است. از اینکه اسره نیز مانند کلمات مؤنث در تاتی به *a* ختم می‌شود بعید نیست که در زبان اردبیل نیز مانند برخی گویش‌های خلخال یعنی گرینی و کرنتقی و دیزی و کجلی و هم‌چنین تاتی رامند، و بخلاف گویشها طالشی و کلاسوری و هرزندی جنس مشخص می‌شده، هرچند جز این قرینه‌ای در دوبیتی‌ها دیده نمی‌شود و از اینرو این احتمال ضعیف است.

در موارد اهرا، از **fra-tāk* قس. *a(h)rā* در کجلی و *ohra* در هرزندی و *ahrā* در گویش خیارج رامند و *paš- arā* = پس فردا در شالی شاهرود و *pašerā* در شاندرمینی و ماسالی بهمین معنی و هم *sarā* = پس فردا، در تاکستانی (درباره اشتقاق *h* از *fr*، قس. *heraš- höröt* در هرزندی و *havate* در طالشی شمالی، هر دو بمعنی فروختن، از **fra-vak-* و *hamue* = فرمودن در طالشی شمالی از *(fra- mā)*.
از این مقایسه‌ها هم ارتباط گویشهای آذری و هم اختلاف آنها تا حدی آشکار می‌شود. در مورد زبان دوبیتی‌های شیخ صفی باید گفت که گرچه عین هیچیک از

گویش‌های بازمانده آذری نیست، شباهت آن بیشتر به تاتی کلاسور و خوینه‌رود در شمال غربی از یکطرف (تبدیل تاء به راء، حفظ «ژ») اصلی، بکار بردن - -ش در دوم شخص مفرد بعضی افعال، بنای مضارع از پایه ماضی) و گویش نواحی مرکزی طالش در مشرق (حفظ «ژ») اصلی، بکار بردن خاتمه - -ش، داشتن چهار نوع ضمیر شخصی، بنای مضارع از پایه ماضی) وتاتی خلخال در جنوب (دستگاه ضمائر، تبدیل تاء به راء در بعضی موارد و حفظ «ژ») در کجلی) از طرف دیگر است. و این در حقیقت همان است که از موقعیت جغرافیائی اردبیل میتوان انتظار داشت.

گویشهای اطراف آستارا و طالش شوروی که میلر («زبان طالشی») ۲۵۴ و بعد (← مراجع) بعلت دسترس نداشتن بگویشهای طالشی جنوبی و گویشهای تاتی آذربایجان نزدیکترین گویشها به زبان آذری شمرده است، از زبان دوپیتی‌ها دورترند (به قرینه حذف و اختصار مفرد صوتی در طالشی شمالی، تبدیل نشدن تاء به راء و بکار رفتن - و -oon برای ضمیر متصل دوم شخص مفرد و جمع). هم‌چنین زبان کرینگان و هرزند تفاوت‌های محسوسی با زبان اردبیل دارند. نکته دیگری که ازین مقایسه برمیآید ارتباط خاص گویشهای تاتی و طالشی است، چه گویشهای طالشی با آنکه از زبانهای ساحلی خزراند، اصولاً بزبانهای تاتی آذربایجان بازسته و از آن گروه‌اند و تفاوت آنها در بعضی نقاط سرحدی میان دو ناحیه مثل ماسوله و گیلوان ناچیز میشود. ارتباط اقتصادی و رفت و آمدی که اکنون میان خلخال و اردبیل از یکسو و نواحی همسایه آنها در طالش وجود دارد پیداست که ریشه قدیمتر دارد و در بحث از زبان باستان آذربایجان باید طالشی را نیز بموازات گویشهای بازمانده آذری در نظر آورد.

هم‌چنین پیداست که با وجود نزدیکی زبان پارتی و زبان آذری و تعلق آنها به شعبه واحدی از زبانهای ایرانی، این دو زبان تفاوت‌های محسوس دارند. ازین جمله میتوان فقدان پسوند -ift- و جمع با -en- و اضافه بوسیله -e را در گویشهای آذری و بکار رفتن ān در پارتی بجای az بمعنی «من» و هم‌چنین بعضی تفاوت‌های لغوی را مانند -āgad = آمد درپارتی و -āmat یا -āmar در آذری ذکر کرد.

با آنکه از زبان آذری در مرکز (تبریز) و شمال (هرزند و دیزمار و حسنو) و مشرق (اردبیل و طالش) جنوب آذربایجان (خلخال و طارم و زنجان و قزوین) منقولات کتبی یا گویش‌های رایج باقی است، از مغرب آذربایجان اثر صریحی در دست نیست و با آنکه میتوان احتمال داد که آذری درین نواحی و یا لاقلاً در مراکز آن نیز رایج بوده است، دور نیست که درین نواحی، یا اقلأ برخی از آن، زبان‌هایی مثل کردی و آسوری پیش از زبان ترکی یا فارسی زبان محلی شده باشند (← مکنزی، مقاله مذکور).

در بازسازی زبان مادی * باستان که تاکنون بیشتر براساس آثار این زبان در کتیبه‌های هخامنشی صورت آذربایجان و طالش را نیز ملحوظ داشت (← احسان یار شاطر، «گوش شاهرود خلخال»، ۵۶ و «گوش کجل»، ۲۷۸ ← مراجع). توافق اصولی قواعد صوتی این گویشها با قواعد صوتی مادی باستان ادامه زبان مادی را در گویشهای آذری تأیید مینماید.

مراجع: (جز آنچه در متن ذکر شده) [آذری یا زبان باستان آذربایجان] احمد کسروی، تهران، ۱۳۱۷؛ نقد کتاب [آذری یا زبان باستان آذربایگان] سید احمد کسروی تبریزی، ۱۳۰۴، بقلم محمد قزوینی، در [بیست مقاله]، بکوشش ابراهیم پورداود، بمبئی، ۱۹۳۵، م. ۴۶-۱۴۱؛

B.V. Miller, *Tulisskiy yazik*, Moscow 1953, 254-263; W.B. Henning, *The Ancient language of Azerbaijan*, in *Transactions of Philological Society*, 1955, [1954]; 157- 177.

درباره خصوصیات زبان مادی (آذری باستان):

. Mellet et E. Benveniste, *Grammaire du Vieux Perse*, Paris, 1931, §8; R. G. Kent, *Old Persian- Grammar- Texts- Lexicon*, 2nd ed., New Haven, 1953, 8f.; Ilya Gershevitch, *Dialect Variations in Early Persian*, in *Trans. Philol. Soci.* [1964], 1965, 1-29; Manfter Mayrhofer, *Die Rekonstruktion des Medisches*, Osterreichischen Akademie de Wissenschaften, phil.- hist. Kllsse, 1968, 1-22.
درباره گویشهای بازمانده آذری: [تاتی و هرزنی - دو لهجه از زبان باستان آذربایجان] عبدالعلی کارنگ، تبریز، ۱۳۳۳؛ [کرینگانی] یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۳۲؛ [گوش گلین قیه «هرزندی»] یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۳۶؛ [فعل در زبان هرزنی] منوچهر مرتضوی، تبریز، ۱۳۴۲؛ «مراغیان الموت و رودبار و زبان آنها»، بقلم احسان یارشاطر، در «مجله ایران شناسی»، یکم، تهران، ۱۳۴۶؛

Ehsan Yar- Shater, *The Tati dialect of Shāhruđ (Khalkhal)*, BSOAS, xxxii, 1, 1959, 52-68; *The Tati dialect of Kajal*, *ibid*, xxiii, 2, 1960, 75-86; *A Grammar of Southern Tati Dialects* (Median Dialects Studies I), The Hague Paris, 1969; *The Tati Dialects of Tārom*, in *W.B. Henning Memorial Volume*, London. 1970, 451-67.

آذری، به اصطلاح برخی نویسندگان، آن نوع از ترکی که در آذربایجان رایج است. ← ترکی.